

## دکتر رابرت ای. پترسون، الهیات به معنای خاص، جلسه ۳ یافته‌های تاریخی در مورد تثلیث، کتاب مقدس و قرن دوم

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر رابرت ای. پترسون هستم در تدریسش در مورد الهیات به معنای واقعی کلمه، یا خدا. این جلسه ۳، بررسی‌های تاریخی در مورد تثلیث، کتاب مقدس و قرن دوم است.

پدر، پسر و روح القدس، ما در برابر تو سر تعظیم فرود می‌آوریم. از تو سپاسگزاریم که تو خدای ما هستی و ما قوم تو هستیم. به ما بیاموز، حتی در حالی که چگونگی رهبری تو در کلیسا را مطالعه می‌کنیم، به تدریج درک کنیم که تو از ازل سه نفر در یک نفر بوده‌ای. ما را برکت بده، به واسطه عیسی مسیح، پروردگار ما. آمین.

پس از کمی بحث‌های مفید در مورد کتاب مقدس، به الهیات تاریخی تثلیث می‌پردازیم. آموزه تثلیث بر اهمیت صرف وقت کلیسا برای درک الهیات مسیحی در پرتو پیام کتاب مقدس و در عین حال رد خطاهای معلمان دروغین تأکید می‌کند.

«می‌خواهم از کمک رابرت لتام، کتاب «تثلیث مقدس در کتاب مقدس، تاریخ، الهیات و پرستش» قدردانی کنم. رابرت لتام، کتاب مقدس. این کتاب برنده جایزه شد، ۲۰۰۴»

این کتاب از کتاب مورگان و من، «جهنم زیر آتش» برای زوندروان، که فی‌نالیست بود، پیشی گرفت، اما لتهام برنده شد و لیاقتش را داشت. کتاب مقدس آموزه تثلیث را آموزش می‌دهد اما آن را نظام‌مند نمی‌کند. آن را آموزش می‌دهد اما نظام‌مند نمی‌کند.

پدران کلیسا از مسیر کتاب مقدس پیروی می‌کنند و به درستی تعلیم می‌دهند که خدای واحد به صورت سه شخصیت پدر، پسر و روح القدس ازلی و ابدی وجود دارد. خواهیم دید که این خلاصه‌ای نسبتاً کوتاه از یک فرآیند طولانی و دشوار است و به درستی نیز چنین است. درک این موضوع برای آنها بسیار دشوار بود.

عهد عتیق و عهد جدید پیوسته تأکید می‌کنند که تنها یک خدای زنده و حقیقی وجود دارد. تثنیه ۴:۳۵. تثنیه به طور مشهور. اول تیموتائوس ۲:۵، یعقوب ۲:۱۹. اگرچه درخت آموزه تثلیث در عهد جدید رشد، ۶:۴ می‌کند، اما ریشه‌های آن در عهد عتیق است.

یکی از تحولات مهم کتاب مقدس، درک سه‌گانه یا سه‌گانه عهد جدید از خداست. این الگوی سه‌گانه نقش مهمی در درک رو به رشد کلیسا از تثلیث مقدس بودن خدا ایفا کرد. در اینجا فهرستی از هفت متن از شش نویسنده مختلف عهد جدید که این الگو را نشان می‌دهند، آورده شده است.

این قابل توجه است. بنابراین، در کلیسای اولیه رایج بود: الگویی از سه‌گانه‌ها، یا سه‌گانه‌ها

متی ۲۸:۱۹، پس بروید و همه ملت‌ها را شاگرد سازید، عیسی در مأموریت بزرگ گفت، و آنها را به نام مفرد پدر و پسر و روح القدس تعمیم داد. این یک الگوی سه‌گانه است. غلاطیان ۴:۴-۶، متنی در مورد فرزندخواندگی.

خدا پسر خود را که از زنی زاده شده و تحت شریعت متولد شده بود، فرستاد تا کسانی را که تحت شریعت هستند، نجات دهد تا ما بتوانیم فرزندخواندگی را بپذیریم. و چون شما پسر هستید، خدا روح پسر خود را در

قلب‌های ما فرستاد، در حالی که فریاد می‌زد، ابا، پدر. غلاطیان ۴:۴-۶. آن جمله آخر حاوی این است که خدا، روح پسر خود را، که راهی برای اشاره به روح القدس است، در قلب‌های ما فرستاد، در حالی که فریاد می‌زد، پدر، پدر.

خدا، بدیهی است که در متن پدر، روح پسرش را به قلب‌های ما فرستاد. بنابراین، به طور خلاصه، قطب‌نما، پدر، روح القدس، پسر. و باز هم، روح در آنجا روح پسر پدر نامیده می‌شود.

اینجاست. یک عبارت وجود دارد، حتی یک بند یا فعل هم وجود ندارد، روح پسر او، روح پسر پدر. رومیان ۸ به سادگی می‌گویند روح فرزندخواندگی، روح پسرخواندگی.

خدا پسر خود را فرستاد، که از زنی زاده شد، و زیر شریعت متولد شد، همانطور که گفتم. عبرانیان ۹:۱۴، پس چقدر بیشتر، اگر خون گاو و بز کار خود را انجام داد، چقدر بیشتر خون مسیح، که به واسطه روح ابدی خود را بدون عیب به خدا تقدیم کرد، وجدان ما را از اعمال مرده پاک خواهد کرد تا بتوانیم خدای زنده را خدمت کنیم. این تنها جایی است که من در کتاب مقدس می‌شناسم که روح القدس در مرگ عیسی دخیل است.

مسیح، خون مسیح، مرگ فداکارانه پسر خدا، از طریق روح ابدی. تفسیر اقلیتی وجود دارد. فیلیپ هیوز، که من بسیار به او احترام می‌گذارم، فکر می‌کند که این ذات الهی مسیح است.

اما اکثریت و تفاسیر تاریخی می‌گویند، نه، این روح القدس است. همانطور که ویلیام لین در تفسیر عالی خود بر عبرانیان می‌گوید، نقشی که روح القدس در قربانی عیسی ایفا می‌کند، آن را به یک قربانی مطلق تبدیل می‌کند و به تمام قربانی‌های دیگر پایان می‌دهد. ممکن است بگویید، و من این را ابداع می‌کنم، همین الان به ذهنم می‌رسد، این قربانی قربانی‌ها است که طبق عبرانیان ۹:۱۵، تمام قربانی‌های قبلی را مشروع می‌کند و آنها را به طور ناگهانی متوقف می‌کند و اراده خدا را بر این قرار می‌دهد که دیگر قربانی‌ای وجود نداشته باشد.

خون مسیح، از طریق روح ابدی، خود را به خدا تقدیم کرد. در این زمینه، باید پدر باشد. دوباره تثلیث مطرح می‌شود.

بنابراین این الگو در تمام نویسندگان مختلف، اول پطرس ۱:۱ و ۲، تکرار می‌شود. خطاب به برگزیدگان، طبق پیشدانی خدای پدر، از طریق کار تقدیس‌کننده روح، برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح، اول پطرس ۲. اطاعت در این زمینه، چه مکرراً در پطرس و چه گاهی اوقات در پولس، به معنای اطاعت از انجیل ۱:۱ است، یعنی اطاعت از انجیل. این یک دستور است. بنابراین صحبت از ایمان آوردن به مسیح و پاشیدن خون او است.

پیشدانی پدر، تقدیس روح، در این مورد، اولیه، قطعی، و خون پسر بر کسانی که مطیع هستند، یعنی کسانی که از انجیل اطاعت می‌کنند، کسانی که به انجیل ایمان دارند، پاشیده می‌شود. اگر کلمات اطاعت، اطاعت نافرمانی، نافرمانی را در اول پطرس مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که گاهی اوقات، بخش خوبی از زمان، از ایمان و کفر صحبت می‌کند. نه همیشه.

البته، مثل همیشه، این به متن بستگی دارد. اول یوحنا ۴:۱۳ و ۱۴، پدر از روح خود به ما داده است، یا فقط می‌توان گفت خدا داده است، و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را به عنوان نجات‌دهنده جهان فرستاده است. من شاید ترجمه را ترجیح بدهم، پدر پسر را فرستاده است تا نجات‌دهنده جهان باشد.

این همان کتاب مقدس استاندارد مسیحی است. شما روح القدس را دارید، شما پدر و پسر را دارید. باز هم، در دو آیه، یا یهودا ۲۰ و ۲۱ چطور، ما قبلاً آن را نقل کردیم، اما شما دوستان عزیز، همانطور که خود را در ایمان بسیار مقدس خود بنا می‌کنید، در روح القدس دعا می‌کنید، خود را در عشق خدا نگه دارید و مشتاقانه منتظر رحمت پروردگار ما عیسی مسیح برای حیات جاودان باشید.

با دعا در روح القدس، خود را در عشق خدا، بدیهی است که پدر، نگه دارید، زیرا او در کنار روح و خداوند عیسی مسیح گفت. بار دیگر، یک الگوی سه گانه

، مکاشفه ۱:۴ و ۵، درست از همان ابتدا، این الگو را دریافت می‌کنید. فیض و آرامش از جانب آن که هست آن که بود، و آن که خواهد آمد، و از جانب هفت روح پیشگاه تخت او، و از جانب عیسی مسیح، شاهد امین، نخست‌زاده از مردگان، و فرمانروای پادشاهان زمین، بر شما باد. بدیهی است که مسیح، آن که بر تخت نشسته، پدر است. هفت روح پیشگاه تخت او، راهی برای اشاره به روح القدس است، و این درک رایج از هفت روح پیشگاه تخت است.

مسیحیان اولیه، بنابراین ما هفت متن از عهد جدید از شش نویسنده مختلف را دیدیم، نویسندگانی الهام‌بخش بودند که این الگوی سه‌گانه، سه‌گانه، این الگوی سه‌گانه را نشان دادند. مسیحیان اولیه هرگز از درک کتاب مقدس مبني بر واحد بودن خدا تردید نکردند. چالش الهیاتی آنها ترکیب این حقیقت با چیزی جدید، یعنی پرستش عیسی مسیح بود.

مسیحیان اولیه قبل از اینکه آموزه تثلیث را درک کنند، او را می‌پرستیدند. پرستش مسیح به عنوان خداوند، دلالت بر الوهیت او داشت. بعداً وقتی که واقعاً یک سیستم ایجاد کنیم و آموزه تثلیث را سیستماتیک کنیم، این را خواهیم دید.

خدای پدر خداست، این‌ها شواهدش هستند. خدای پسر خداست، این‌ها شواهدش هستند. روح القدس خداست، و تحت الوهیت مسیح، خواهیم دید که او موضوع عبادت، دعاها، ستایش‌ها و پرستش است.

این یک اثبات شگفت‌انگیز از این واقعیت است که او خداست. پرستش مسیح به عنوان خداوند، دلالت بر الوهیت او داشت. مسیحیان او را که مُرد و دوباره زنده شد تا آنها را نجات دهد، مانند گناهکاران مؤمن می‌دانستند، موجوداتی که با خدای خود ارتباط برقرار می‌کنند.

چگونه می‌توانستند عیسی را بپرستند و همزمان به اعتقاد راسخ خود به وحدت خدا پایبند باشند؟ این وظیفه پیچیده بود و از قضا، آموزه‌های نادرستی در مورد شخصیت مسیح، که کلیسا به آن آموزه‌های نادرست پاسخ می‌داد، در طول مسیر به آن کمک می‌کردند. یعنی، تاریخ آموزه تثلیث، همراه با تاریخ آموزه مسیح، الهیات بحث‌برانگیزی است. خداوند، به مشیت خود، کلیسا را به سمت پاسخ به آموزه‌های نادرست با حقیقت، با آموزه‌های خوب هدایت کرد، اما خطاها، حتی بدعت‌ها، کلیسا را در این مسیر سوق دادند.

بنابراین، چند قرن طول کشید تا کلیسا آموزه تثلیث را متبلور کند. من به یک منبع قابل توجه، بهترین منبع، *Early Christian Doctrines*، متکلم تاریخی مشهور انگلیکان و مورخ کلیسا، JND Kelly، برای الهیات آباء، مراجعه می‌کنم. صفحه ۸۳ کتاب او JND Kelly.

اعتقادنامه‌های کلاسیک مسیحیت با اعلام ایمان به خدای یگانه، خالق آسمان و زمین، آغاز می‌شد. ایده توحید، که ریشه در دین اسرائیل داشت، در ذهن پدران اولیه بسیار پررنگ بود. اگرچه در متون متکلمان منعکس نشده است.

شما شاهد ارائه سیستماتیک تثلیث مانند آنچه در کالسدون می‌بینید، نخواهید بود، جایی که اعتقادنامه نیقیه صیقل داده شده، تکمیل شده و به شکل نهایی خود رسیده است. اگرچه آنها متکلمان متفکری نبودند، اما کاملاً آگاه بودند که تثلیث خط جدایی را مشخص می‌کند؛ وحدت خدا خط جدایی بین کلیسا و بت‌پرستی را مشخص می‌کند. به گفته چوپان هرماس، یک پدر رسولی، اولین فرمان، نقل قول، این است که باور کنید خدا کسی است که همه چیز را آفریده و برقرار کرده و آنها را از عدم به وجود آورده است.

او بود که با «قدرت نامرئی و عظیم و حکمت عظیم خود، جهان را آفرید و با هدف باشکوه خود، آفرینش خود را با زیبایی پوشاند و با کلام قوی خود، آسمان‌ها را استوار ساخت و زمین را بر فراز آب‌ها بنا نهاد.» او ممکن است یک متکلم متفکر نباشد، اما نویسنده خوبی است، به شما می‌گویم. برای کلمنت اسکندریه، خدا پدر و خالق کل کیهان است.

برای بارنابا، یکی دیگر از پدران رسولی، و دیداکه، او خالق ماست. قدرت مطلق و حاکمیت جهانی او به رسمیت شناخته شده بود، زیرا او خداوند متعال بود، عبارتی کتاب مقدس که در کتاب مکاشفه آمده است. به عنوان مثال، خداوندی که بر کل جهان حکومت می‌کند، استاد همه چیز. پدران این نوع چیزها را گفتند.

عنوان قادر مطلق، کنترل و حاکمیت فراگیر خداوند بر واقعیت را تداعی می‌کرد، همانطور که پدر در درجه اول به نقش خود به عنوان خالق و نویسنده همه چیز اشاره می‌کرد. این ایده‌ها تقریباً منحصرأ از کتاب مقدس و یهودیت متاخر و به ندرت از فلسفه معاصر گرفته شده‌اند. اگرچه گاهی اوقات، به ویژه در میان مدافعان اولیه ایمان، از تفکر سکولار استفاده می‌کردند، کاری که پولس چندین بار در کتاب اعمال رسولان انجام می‌دهد.

است و به معنی حدود است. ما circa جاستین شهید، حدود ۱۰۰ تا حدود ۱۶۵ میلادی، مخفف کلمه لاتین تاریخ دقیق او را نمی‌دانیم، اما این تخمین‌هایی است که ارائه شده، تقریباً ۱۰۰ تا ۱۶۵ میلادی.

در آثار جاستین، یگانگی، تعالی و نقش خلاق خداوند با زبانی که به شدت تحت تأثیر روایت‌گری افلاطونی زمان خود قرار دارد، بیان می‌شود. بنابراین او غرق در فلسفه یونان است و این کاملاً مشهود است. ظاهراً اعتقاد خالصانه او این بوده که متفکران یونانی به ... دسترسی داشته‌اند. اینگونه است که او حقیقت را در آنها تصدیق می‌کند.

احتمالاً این دفاعیه خوبی است. حالا می‌دانیم که اشتباه است، اما در زمان خودش، او صادقانه این را گفت. بنابراین او می‌گوید خدا ابدی، وصف ناپذیر، بدون نام، تغییرناپذیر، عبورناپذیر و ذاتی است.

یک اصطلاح فنی که بر پی‌منشأ بودن منحصر به فرد او در مقایسه با مخلوقات تأکید می‌کند. این اصطلاح یونانی است. او همچنین خالق جهان، سازنده و پدر همه چیز است، و خود برتر از هستی است.

او علت تمام هستی است، و ماریسون، بدعت‌گذار معروف گنوستیک که به کلیسا حمله می‌کرد و فردی روشنفکر بود، در تمایز قائل شدن بین خدا و دمیورژ اشتباه می‌کرد. گنوستیسیسم می‌گفت که خدا ارتباط مستقیمی با جهان ندارد. این موجودات واسطه وجود داشتند که گاهی اوقات دمیورژ نامیده می‌شدند.

او می‌گوید، ما آموخته‌ایم که خدا، چون نیکوست، همه چیز را آفریده است؛ این جاستین است که در آغاز، از ماده بی‌شکل پدید آمده است. این آموزه تیمائوس افلاطون بود که قرار بود جاستین شبیه به آموزه‌های موجود در سفر پیدایش باشد و از آنها اقتباس شده باشد. ما قلب جاستین و حتی ذهن او را تحسین می‌کنیم.

اوه، او بعضی از حرف‌هایش را قاطی کرده است. تشکر از یونانی‌ها که از کتاب مقدس وام گرفته شده است البته از نظر افلاطون، ماده ازلی ابدی بود، اما بعید است که جاستین به این نتیجه‌گیری دوگانه تن داده باشد.

به احتمال زیاد او آسمان و زمین را که به گفته موسی ابتدا آفریده شده بودند، ماده‌ای می‌دانست که خدا کیهان خود را از آن ساخته است. نکته مهم دیگری که او مطرح کرد این بود که خدا در آفرینش و حفظ جهان، از لوگوس، کلام خود، به عنوان ابزار خود استفاده کرده است. سایر مدافعان با جاستین همسو بودند، اگرچه در مورد آفرینش از عدم، از هیچ، قاطع‌تر بودند.

تاتیان این کار را می‌کند، همانطور که آتناگوراس و تئوفیلوس اهل انطاکیه انجام می‌دهند. نیازی نیست که همه آن نقل قول‌ها را ارائه دهم. ایرنائوس بعداً می‌آید، اما با ایرنائوس، بنابراین مدافعان اولیه ایمان، نه متکلمان بزرگ، خوانندگان کتاب مقدس، مؤمنان به کتاب مقدس، آگاه به فلسفه، دنیای آنهاست، و تلاش می‌کنند این دو را در دفاع از ایمان گرد هم آورند.

ایرنائوس به عنوان اولین متکلم واقعی مسیحی، متفکری واقعی که به نتایج قابل توجهی دست یافت، در نظر گرفته می‌شود. با ایرنائوس، تأیید خدا به عنوان واحد و به عنوان خالق، جایگاه ویژه‌ای یافت. وظیفه او با مدافعه‌گر متفاوت بود، و آن رد نظریه عرفانی سلسله مراتب اعصار از یک خدای متعال ناشناخته و در نتیجه شکافی بین او و خالق یا خالق مطلق بود.

این کیهان‌شناسی آنهاست، باشه؟ خدای ناشناخته، سلسله مراتب کاملی از این اعصار، این موجودات آفریده شده، با شکافی عظیم بین او و خدایی که آفریده، خدای خالق عهد عتیق. آنها دیدگاه والایی نسبت به عهد عتیق نداشتند. در واقع، ماریون گفت که این از جانب خالق است، نه از جانب خدا.

خدا مسئول عهد جدید بود، با این تفاوت که جاهایی که شبیه خدا بود را حذف کرد، جاهایی که خدا را به عنوان خالق معرفی می‌کرد. به قول من، او متن را نقد کرد، او نقد محتوایی عهد جدید را انجام داد. سقراط

، آیا باید کمی برایتان بخوانم... ایرنائوس به شدت به این مفهوم حمله می‌کند. کسی که آنها دمیورژ می‌نامند خداست؛ این چیزی است که او می‌گوید. آنها با کفرگویی، او را به عنوان یک محصول بی‌نتیجه توصیف می‌کنند.

ما می‌دانیم که هیچ چیز بالاتر یا بعد از او نیست، زیرا او تنها خداست، تنها پروردگار، تنها خالق، تنها پدر، تنها شامل همه چیز است و به آنها هستی می‌بخشد. اولین اصل ایمانی که ایرنائوس توضیح داد، به نقل از او خدای پدر، آفریده شده و غیرمخلوق، نامرئی، خدای یگانه و یگانه، خالق جهان است. او به همراه پولس، در بیان اینکه خالق، نجات‌دهنده است، بسیار قاطع بودند.

به کولسیان ۱ فکر کنید، مسیح-او، باشه؟ کسی که در خلقت مقام اول را دارد زیرا نماینده پدر در خلقت بوده است، در رستگاری نیز مقام اول را دارد زیرا نخست‌زاده از مردگان است. این یک ارتباط حیاتی بین این دو است، زیرا نجات‌دهنده، عیسی مسیح، خالق و نماینده خلقت پدر در وهله اول است. او خدای مجسم است و ایرنائوس این را دید و برای آن به نبرد رفت.

کتاب معروف او «علیه بدعت‌ها» نام دارد و شما هدف او را همین‌جا می‌بینید. سخنان خود مسیح دلالت بر این دارد که جهان فقط یک جعل‌کننده دارد و او همان خدایی است که توسط شریعت و پیامبران، وحدت عهدین و وحدت داستان خدا، اگر بخواهید، اعلام شده است. او تعلیم می‌داد که خدا فعالیت خلاقانه خود را از طریق کلام و حکمت یا روح خود، کلمه، پسر، حکمت، روح، انجام می‌دهد و به خلقت، از هیچ، اعتقاد

راسخ داشت، زیرا خاطرنشان می‌کرد که انسان‌ها در واقع نمی‌توانند چیزی را از هیچ بسازند، بلکه فقط می‌توانند از موادی که از قبل در اختیارشان بوده، بسازند.

من به اسپرچن فکر می‌کنم. کشیش من، ون لیز، اغلب از اسپرچن نقل قول می‌کند، و اسپرچن وقتی در مورد تمایز خالق و مخلوق صحبت می‌کرد، هیجان‌زده می‌شد، مثلاً می‌گفت: «وای، فکر می‌کنی می‌توانی یک مگس خلق کنی؟ تو نمی‌توانی یک حشره خلق کنی؟» خیلی زیباست.

ایرناپی باشد، اگرچه من فکر نمی‌کنم. انسان‌ها، تنها می‌توانند از موادی که قبلاً در اختیارشان بوده، بسازند، خدا از این جنبه‌ی اصلی بر انسان‌ها برتر است، که خودش مواد لازم برای خلقتش را فراهم کرده است، اگرچه این مواد قبلاً وجود نداشته‌اند.

برای اثبات این اصول، ایرنائوس علاوه بر کتاب مقدس، به عقل طبیعی ما نیز متوسل می‌شود. چیزهای خلاق لزوماً باید آغاز وجود خود را از یک علت اولیه بگیرند. این شبیه ارسطو به نظر می‌رسد، و خدا آغاز همه چیز است.

البته باید بگویم که ارسطو شبیه ایرنائوس به نظر می‌رسد. او از هیچ کس نمی‌آید و همه چیز از او می‌آید. در میان همه چیز چیزی وجود دارد که ما جهان می‌نامیم، و در جهان، انسان

بنابراین، این جهان نیز توسط خدا آفریده شده است. او بار دیگر از افشای تناقض موجود در فرض وجود مجموعه‌ای از تجلیات بین خدای ناشناخته و جهان با درجات بالاتر الوهیت، لذت می‌برد. نقل قول، با همان استدلالی که آنها، گنوسی‌ها، تلاش می‌کنند نشان دهند که یک پلروما، یعنی این واسطه، یا خدا بالاتر از خالق آسمان و زمین وجود دارد، می‌توان ادعا کرد که پلرومای دیگری بالاتر از پلروما، دیگری دوباره بالاتر از آن، و بالاتر از بیتوس، اقیانوس دیگری از الوهیت، وجود دارد و بنابراین آموزه آنها تا بی‌نهایت از بین می‌رود.

او استدلال می‌کند، او از استدلال منطقی تا بی‌نهایت برای رسیدن به آنها استفاده می‌کند. آنها همیشه ملزم به تصور سایر پلئوماتاها و سایر بیئی‌ها خواهند بود، که جمع این کلمات است. در هر صورت، هر تجلی فرعی باید ماهیت اصل خود را به اشتراک بگذارد، اما خود مفهوم الوهیت، کثرت خدایان را منتفی می‌کند.

یا باید یک خدا وجود داشته باشد که همه چیز را در بر می‌گیرد و هر موجودی را مطابق اراده خود آفریده کوچک، وجود داشته باشند که هر کدام در جایگاه خود g است، یا باید موجودات یا خدایان نامعین زیادی در این مجموعه آغاز و پایان می‌یابند. اما در این صورت، باید اذعان کنیم که هیچ یک از آنها خدا نیستند، زیرا هر یک از آنها در مقایسه با بقیه ناقص خواهد بود و عنوان قادر مطلق به هیچ تبدیل می‌شود. خالق گنوستیسیسم نمی‌تواند خدا باشد زیرا او برتر از خود دیگری دارد.

، او در حال استدلال برای برتری خدا بر همه چیز است، و اگر این مجموعه از الوهیت‌های تقلیل یافته را دارید، هیچ کدام از آنها خدا نیستند زیرا همیشه یکی بزرگتر وجود دارد. به خدا قسم، ایمان کلیسا، آموزه خدای واحد پدر و خالق، پیشینه و فرضیه غیرقابل انکار ایمان کلیسا را تشکیل می‌دهد. این آموزه که از یهودیت به ارث رسیده، سنگر او در برابر شرک بت پرستانه، تجلی‌گرایی عرفانی و دوگانه‌گرایی مارکیونی بود.

مشکل الهیات این بود که داده‌های تازه‌ی وحی خاص مسیحی را از نظر فکری با آن ادغام کند. این‌ها، به ساده‌ترین شکل، اعتقاداتی بودند که خداوند خود را در شخص عیسی آشکار کرده بود. ببخشید

این داده‌های جدیدی است که باید با وحدت خدا مرتبط باشند. دو اعتقاد راسخ. خدا خود را در شخص عیسی مسیح آشکار کرده بود، او را از مردگان برخیزانیده و از طریق او نجات را به انسان‌ها ارائه داده بود، و اینکه روح القدس خود را بر کلیسا ریخته بود.

حتی در مرحله عهد جدید، ایده‌هایی درباره وجود پیشینی مسیح و نقش خلاقانه او شروع به شکل‌گیری کرد و آگاهی عمیق، هرچند اغلب مبهم، از فعالیت روح القدس در کلیسا در حال ظهور بود. خود کتاب مقدس این حقایق را در یک کلیسای منسجم قرار نداد. کلیسا برای انجام این کار مجبور شد چند قرن صبر کند و من خوشحالم که آنها این کار را کردند زیرا دفع بدعت‌ها یکی از راه‌هایی بود که خدا آنها را به حقیقت هدایت می‌کرد، اما این کار ساده‌ای نبود.

خواهیم دید که صورت‌بندی‌های متفاوتی وجود دارد، و برخی از پدران اولیه اقدامات خوبی انجام داده‌اند، اما یک اصل الهیات تاریخی این است که قضاوت نویسندگان قبلی بر اساس صورت‌بندی‌های بعدی، غیرعادلانه و حتی ناعادلانه است. بنابراین ترتولیان، که پیشرفت زیادی داشته است، بر اساس یک مطالعه فنی و دقیق از نیقیه و کالسدون، مورد قبول واقع نمی‌شود، اما انجام این کار منصفانه نیست. به سادگی منصفانه نیست که او را به صورت‌بندی‌ها و واژگان بعدی محدود کنیم.

شرق و غرب نمی‌توانستند در مورد واژگان با هم کنار بیایند، و وقتی آتاناسیوس روحیه فروتنی نشان داد، این به نوعی واسطه‌گری برای معامله‌ای شد که پدران شرق و غرب را قادر به توافق کرد، زیرا آنها اصطلاحات یکسانی را بسیار متفاوت تعریف می‌کردند، و با سوءظن به یکدیگر نگاه می‌کردند، زیرا تعریف خودشان از دیدگاه دیگری، اصطلاحات دیگری، آنها را به نتیجه‌گیری‌های نادرست سوق می‌داد، و برعکس. جاستین شهید، هنوز هم. در چندین مورد، جاستین این سه نفر را هماهنگ می‌کند، گاهی اوقات فرمول‌هایی را که از غسل تعمید و عشای ربانی، شام خداوند، گرفته شده است، نقل می‌کند، و گاهی اوقات آموزه‌های رسمی کلیسای را تکرار می‌کند.

بنابراین، هر کدام با اتهام الحاد علیه مسیحیان مقابله کردند. مسیحیان به این دلیل ملحد بودند که خدایان رومی یا امپراتور را نمی‌پرستیدند. فقط برای امپراتور قربانی کنید، و ما به شما آسیب خواهیم رساند.

بسیاری از مسیحیان به جای انجام این کار، جان خود را از دست دادند. جاستین با اشاره به احترامی که آنها به پدر، پسر و روح نبوی قائل بودند، با این اتهام الحادی مقابله کرد. در واقع، اشارات به روح القدس یا روح نبوی در نوشته‌های جاستین شهید فراوان است، و اگرچه او اغلب در مورد ارتباط وظیفه خود با وظایف لوگوس مردد بود، تلاشی که او برای استخراج گواهی بر وجود خود به عنوان یک موجود الهی سوم از نوشته‌های افلاطون انجام داد، دوباره ثابت می‌کند که او این دو را واقعاً متمایز می‌دانست.

و باز هم، پدران اولیه و مدافعان. باز هم، ما مدافعان را به خاطر پرستش پسر و شروع به تفکر در مورد این چیزها تحسین می‌کنیم، درست است؟ و به خاطر اینکه پسر را لوگوس می‌نامند، همانطور که یوحنا ۱ و ۱۹ و مکاشفه ۱۹ این کار را می‌کنند، و شروع به تفکر در مورد این چیزها می‌کنند. با این حال، مدافعان، در مقایسه با تفکرشان در مورد لوگوس، به نظر می‌رسد که در مورد جایگاه و نقش دقیق روح بسیار مبهم بوده‌اند.

من می‌گویم، به آنها کمی فرصت بدهید. انجام این کار خیلی سخت است. از نظر آنها، وظیفه اساسی او الهام بخشیدن به پیامبران بوده است.

این طبق عهد جدید منطقی به نظر می‌رسد، اینطور نیست؟ جاستین با بسط این موضوع، اشعیا ۱۱:۲ را که ما در مراسم عبادت یکشنبه صبح می‌خوانیم، تفسیر می‌کند. روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، به این معنی که با آمدن مسیح، نبوت در میان یهودیان متوقف خواهد شد. از این پس، روح، روح مسیح خواهد بود. و او هدایا و فیض خود را به مسیحیان عطا خواهد کرد.

از این رو، اوست که منبع روشنایی است و مسیحیت را به فلسفه برتر تبدیل می‌کند. دقیقاً همانطور که مدافعان مسیحیت آن را ارائه دادند، فلسفه برتر اعطا شده توسط خدا، زیرا این زمینه آنها بود. آنها فیلسوفانی بودند که فیلسوفان را خطاب قرار می‌دادند.

شکی نیست که دفاعیه‌نویس بسیار گیج شده بود. آنها از تدوین الگوی سه‌گانه ایمان کلیسا در قالب یک طرح منسجم بسیار دور بودند. در این رابطه، قابل توجه است که جاستین هیچ نقشی برای روح القدس در تجسم قائل نشد.

گاهی اوقات، آنها می‌گویند که پسر مسئول تجسم یافتن پسر بوده است. مانند سایر پدران الهی پیش از نیکیه قبل از نیکیه ۳۲۵، مانند سایر پدران پیش از نیکیه، او روح و قدرت الهی خدای متعال را که در لوقا ۱:۳۵ ذکر شده است، نه به عنوان اشاره‌ای به روح القدس، بلکه به عنوان لوگوس، کلمه یا پسر پیش از تجسم، درک می‌کرد که او را تصور می‌کرد و تصور می‌کرد که وارد رحم باکره مقدس می‌شود و به عنوان عامل تجسم خود عمل می‌کند. با این حال، علیرغم ناهماهنگی‌ها، نشانه‌های یک آموزه تثلیثی از قبل در دفاعیات به وضوح قابل تشخیص است.

قابل توجه. روح برای آنها روح خدا بود. مانند کلمه، او ذات الهی داشت.

به گفته آتناگوراس، تجلی از الوهیت. اگرچه بخش زیادی از زبان جاستین در مورد او به عنوان یک حلقه فرعی شخصی است، اما وقتی از روح نبوی صحبت می‌کند، شخصی‌تر می‌شود. و نمی‌توان از دلالت‌های شخصی موجود در استدلال‌های او مبنی بر اینکه افلاطون مفهوم روح سوم را از موسی وام گرفته و رسم بت‌پرستانه نصب مجسمه‌های کور در کنار چشمه‌ها از تصویر کتاب مقدس از روح در حال حرکت بر روی آب‌ها الهام گرفته شده است، فرار کرد.

همین کافی است. چیزی شبیه به یک کلمه پایانی برای مدافعی که جاستین به عنوان رئیس آن در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، تصویری که مدافع با آن کار می‌کرد، یعنی تصویر مردی که فکر و روح خود را در فعالیت بیرونی به نمایش می‌گذارد، آنها را قادر ساخت تا هرچند کم، کثرت در الوهیت را تشخیص دهند، و همچنین نشان دهند که چگونه کلمه و روح، در حالی که واقعاً در جهان مکان و زمان آشکار می‌شوند، می‌توانند در وجود پدر نیز ساکن باشند.

، آن وحدت اساسی با او، وحدت اساسی آنها با او، ناگسستگی بود. ایرنائوس، به متکلم بزرگ کلیسای اولیه برگردیم، ما نمی‌دانیم چه زمانی متولد شده است، جایی بین ۱۲۰ تا ۱۴۰. به همین ترتیب، افسوس که برای مرگ او، تخمین بهتری داریم، ۲۰۳ یا ۲۰۴.

مخالف بزرگ گنوستیک‌ها. من استادی داشتم که در دوران مدرسه‌ی علوم دینی می‌گفت، اگر می‌توانستیم به قرن اول یا دوم برگردیم و نگاهی به اطراف بیندازیم، شاید گنوستیک‌ها بیشتر از مسیحیان بودند. این نشان می‌دهد که چقدر تأثیرگذار بودند، و تفکر یونانی، فلسفه‌ی یونانی

ایرنئوس، متکلمی که اندیشه قرن دوم را خلاصه می‌کند و پیش از پیدایش، بر ارتدکس مسیحی تسلط داشت بود. او نیز به نوبه خود عمیقاً مدیون مدافعین بود. اگرچه او بیشتر از آنها یک کشیش خودآگاه بود، آشکارا به اصول سه‌گانه ایمان مسیحیان پایبندتر و آماده‌تر برای تدوین آنها بود، اما چارچوب تفکر او اساساً مانند آنها باقی ماند.

بنابراین، او از دو جهت به خدا نزدیک شد، او را هم آنطور که در وجود ذاتی‌اش تجلی می‌یابد و هم آنطور که در نظام هستی، در جهان آفریده‌شده‌اش و در تاریخ رستگاری‌اش تجلی می‌یابد، تصور کرد. این فرآیند منظم خودافشایی اوست. می‌توانیم بگوییم، به عنوان تثلیث قریب‌الوقوع، و، من کلمه را گم کرده‌ام، تثلیث آشکار شده.

شاید اگر تلاش نکنم، این سوال پیش بیاید. از دیدگاه اول، خدا پدر همه چیز است، به طرز غیرقابل توصیفی واحد، و در عین حال خود را از ازل، کلام و حکمت خود را در بر دارد. با این حال، خدا با شناساندن خود، یا با تلاش برای خلقت و رستگاری، اینها را به عنوان پسر و روح القدس آشکار می‌کند.

آنها دستان او هستند، مشهور است، ایرنائوس به خاطر اینکه پسر و روح القدس را دستان خدا، یعنی حاملان یا اشکال خودآشکارسازی او می‌نامد، مشهور است. بنابراین، ایرنائوس می‌توانست ادعا کند که بنا به ذات و ماهیت وجودش، تنها یک خدا وجود دارد، در حالی که در عین حال، «مطابق با اقتصاد رستگاری ما، هم پدر و هم پسر وجود دارند.» و او به راحتی می‌توانست روح القدس را نیز اضافه کند.

(جایی که او از مدافعان جلوتر بود، و با اجتناب عمدی از اصطلاحات فلسفی از آنها نیز فاصله می‌گرفت، الف در درک محکم‌تر و بیان صریح‌تر مفهوم خود از اقتصاد، و در اینجا تثلیث اقتصادی، تثلیث برجسته، یعنی خدا در ذات خود به عنوان سه شخص، و تثلیث اقتصادی، تثلیثی که به عنوان مثال در خلقت، مشیت و رستگاری آشکار شده است، قرار داشت. اما ایرنائوس با درک بیشتر از اقتصاد، و ب) با شناخت بسیار کامل‌تری که به جایگاه روح در طرح سه‌گانه یا سه‌گانه داد، از مدافع جلوتر بود. قبلاً متوجه تأکید ایرنائوس بر منحصر به فرد بودن و تعالی پدر، خالق هر آنچه وجود دارد، شدیم.

با این وجود، در نقل قول، که کاملاً ذهن و کلمه است، خدا آنچه را که فکر می‌کند بیان می‌کند و آنچه را که بیان می‌کند، فکر می‌کند. تفکر او کلام اوست، و کلام او هوش اوست، و پدر آن هوشی است که همه چیز را در بر می‌گیرد، نقل قول بسته. به طور خلاصه، "از آنجا که خدا عاقل است، هر آنچه را که با کلامش ساخته شده است، آفریده است."

در اینجا ما با مفهوم لوگوس یا کلام عقلانیت قریب‌الوقوع خداوند مواجهیم، مفهومی که از جانب مدافعین الهی بسیار آشناست، مفهومی که او آن را در خلقت و غیره استنتاج می‌کند. با این حال، برخلاف آنها، ایرنائوس قیاس رایج بین بیان کلام خدا و اعلام اندیشه و گفتار انسان را به این دلیل که او با کلامش یکی است رد می‌کند. خدا با کلامش یکی است.

در واقع، با الهام از اشعیا ۵۳، فصل هشتم، و بعد از آن، چه کسی نسل او را توضیح خواهد داد؟ او تمام تلاش‌ها برای بررسی فرآیندی که طی آن کلمه زاده یا عرضه شده است را رد می‌کند. او همچنین به طرز شگفت‌انگیزی همزیستی کلمه با پدر از ازل را برجسته‌تر از مدافع جلوه می‌دهد، و همچنین به طرز شگفت‌انگیزتری نسبت به مدافع، همزیستی کلمه با پدر از ازل را برجسته می‌کند. و در اینجا مردی را می‌بینیم که قطعاً به یک خدا اعتقاد دارد، بنابراین می‌توانیم ببینیم که او یک متفکر واقعی است، او در حال مبارزه است، یک دکترین صیقل یافته از تثلیث تدوین شده ندارد، اما چه کسی، او اصول اولیه آن را دارد، اینطور نیست؟ با این حال، به نظر نمی‌رسد که او دکترین نسل ابدی را آموزش داده باشد، که یک درک بعدی است.

ایرنائوس مطمئناً رابطه کلمه با پدر را ابدی می‌دانست، اما به جایی نرسیده بود که آن را به عنوان نسل، نسل تصویر کند. ایرنائوس با پسر، روح را از نزدیک مرتبط می‌دانست و استدلال می‌کرد که اگر خدا عقلانی است و بنابراین لوگوس خود را دارد، پس او نیز روحانی است و روح خود را نیز دارد. در اینجا او خود را پیرو تئوفیلوس نشان داد تا جاستین، و روح را با حکمت الهی یکی دانست و بدین ترتیب آموزه خود در مورد شخص سوم را با مبنای محکم کتاب مقدس تقویت کرد.

بنابراین او بیان می‌کند که «کلام و حکمت او، پسر و روح او همیشه نزد اوست.» و اینکه خدا این کلمات را خطاب به آنها گفته است که «بیایید انسان را به صورت خود و شبیه خود بسازیم.» او این حکمت، یعنی روح، را پیش از آفرینش جهان با او بوده است، با گفته‌های سلیمان در امثال ۸ و جاهای دیگر اثبات می‌کند.

خدا زمین را به حکمت خود استوار ساخت، «همچنین در امثال باب ۳، آیه ۱۹: ۳ و ۲۲: ۸ و آیات بعدی» آمده است. بدین ترتیب، کلام و روح در کار خلقت با هم همکاری کردند، گویی دوباره دو دست خدا بودند. این تصویر برای آشکار کردن وحدت ناگسستنی بین پدر خلاق و اندام‌های فعالیت او در نظر گرفته شده بود.

وظیفه کلمه، به وجود آوردن موجودات و وظیفه روح، نظم بخشیدن و آراستن آنهاست. بنابراین او می‌نویسد، نقل قول می‌کند، این کلمه است که چیزها را برقرار می‌کند، یعنی به آنها جسم می‌دهد و واقعیت وجود را به آنها می‌بخشد، و روح است که به این نیروهای مختلف نظم و شکل می‌دهد. البته خلقت، وظیفه کلمه و روح را تمام نمی‌کند؛ پدر از طریق کلمه و فقط کلمه است که خود را آشکار می‌کند.

او وصف ناپذیر است، اما کلمه او را به ما معرفی می‌کند. «مبنای یوحنايي این الهیات آشکار است و بیان» مشخصه آن در عباراتی مانند «پسر، شناخت پدر را از طریق تجلی خود آشکار می‌کند، زیرا تجلی پسر شناساندن پدر است» و «آنچه در پسر نامرئی است، پدر است و آنچه در پدر مرئی است، پسر است» یافت می‌شود. در عهد عتیق نیز در مورد پدران مقدس چنین است.

در تجسم کلمه، که تاکنون خود از دید انسان‌ها نامرئی بود، او نامرئی شد و برای اولین بار آن تصویر خدا را که در ابتدا انسان به آن شباهت داشت، آشکار کرد. در مورد روح، او بود، نقل قول، که پیامبران از طریق او نبوت می‌کردند، و ارواح چیزهای خدا را یاد می‌گرفتند، و صالحان به راه عدالت هدایت می‌شدند، و کسی که در پایان عصر به روشی جدید ریخته شد و انسان را به سوی خدا تجدید کرد، نقل قول نزدیک. او متفکر خوبی است، اینطور نیست؟ خدای من، بخشی از این به این دلیل است که برخی از مسیحیان اولیه وقت فکر کردن نداشتند. اگرچه شاید می‌توانستیم برخی از نوشته‌ها را از دست بدهیم، اما آنها از شیرها فرار می‌کردند و سعی می‌کردند زنده بمانند.

اما او یک اسقف بود و بین گلف و پرواز با هواپیمایش کمی وقت آزاد داشت، به هر حال دوست داشت کمی هم مطالعه و نوشتن انجام دهد. تقدیس ما در واقع کاملاً کار روح است، زیرا «این روح پدر است که انسان را تطهیر می‌کند و او را به زندگی الهی می‌رساند.» طبیعتاً پسر کاملاً الهی است، نقل قول از او، پدر خداست و پسر خداست، زیرا هر آنچه از خدا زاده شده است، خداست.

روح نیز، اگرچه ایرنائوس در هیچ کجا صریحاً او را خدا نمی‌نامد، اما از نظر او به وضوح در جایگاه الهی قرار دارد، زیرا او روح خدا بود و همواره از وجود او می‌جوشید. بنابراین، ما دیدگاه ایرنائوس در مورد الوهیت را داریم، کامل‌ترین و صریح‌ترین دیدگاه تثلیثی که قبل از ترتولیان با آن مواجه شده بودیم. ویژگی‌های قرن دوم آن به وضوح برجسته است، به ویژه نمایش سه‌گانه با تصویرسازی نه از سه شخص برابر، این قیاسی بود که

پدران پس از نیکیه به کار می‌بردند، بلکه از یک شخصیت واحد، پدر، که خود الوهیت با ذهن یا عقلانیت و خرد خود است.

دیدگاه غربی این است که، نیکیه دیدگاه غربی آگوستین، سه شخص برابر، را ترویج می‌دهد. مفهوم شخصیت واحد، پدر، که منبع است، نه به نحوی خلقت یا تابعیت، بلکه به نحوی الوهیت، شرقی است، و در ارتدکس شرقی خود، یا تا به امروز شرقی است، شرقی است. انگیزه این رویکرد، که در همه متفکران مسیحی این دوره مشترک است، نگرانی شدید آنها برای اصل اساسی توحید بود، اما نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن، مبهم کردن جایگاه پسر و روح به عنوان اشخاص، به اصطلاح الهیات متأخر، قبل از تولید یا انتشار آنها بود. به دلیل تأکید آن بر اقتصاد، جهانی که خدا ساخته است، نه پیش از خلقت، ابدیت، بلکه تاریخ خلاق، به این نوع اندیشه برجسب تثلیث اقتصادی داده شده است.

این توصیف، مناسب و راحت است، البته تا زمانی که فرض نشود که شناخت و اشتغال ایرنائوس به تثلیث آشکار شده در اقتصاد، مانع از آن شده است که او سه‌گانه مرموز را نیز در وحدت حیات درونی الوهیت تشخیص دهد. تمام نکته‌ی استفاده‌ی توضیحی بزرگی که او، مانند اسلافش، به کار برد، یعنی استفاده از مردی با کارکردهای فکری و معنوی‌اش، این بود که، هرچند به طور ناکافی، این واقعیت را آشکار کند که تمایزات واقعی در وجود قریب‌الوقوع پدر یگانه و تقسیم‌ناپذیر وجود دارد، و اگرچه این تمایزات فقط به طور کامل در اقتصاد آشکار شده‌اند، اما در واقع از ازل وجود داشته‌اند. این جای خوبی برای نتیجه‌گیری این سخنرانی است.

دفعه‌ی بعد به بحث تثلیث‌گرایی قرن سوم می‌پردازیم.